



The University of Tehran Press

The Constitution of the Islamic Republic of Iran and the Modern Meaning of the Nation

Hamed Nikoonahad¹ | Mahsa salah²

1. Assistant Prof, Department of Public Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Email: H.nikoonahad@sbu.ac.ir
2. Corresponding Author; Phd. Student in Public Law, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran. Email: 73.salah.m@gmail.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article	The concept of "nation" is a modern phenomenon and a product of the intellectual advancements of the Renaissance. As a demographic element, it shapes the identity of the modern state alongside territory and sovereignty, playing a significantly more prominent role than other components in the formation of the modern state. Thus, the nation and the state are two interrelated and opposing concepts, each lacking meaning without the other. The phenomenon of the nation, like other modern phenomena, is based on specific foundations and is logically and systematically connected to other components of modernity, in line with the goals of Western civilization. On the other hand, the Islamic Republic of Iran, as a model of post-Islamic Revolution governance, claims to represent a new political order with its own foundations and ideals. By deeply exploring the foundations and components of the phenomenon of the nation through an exploratory approach, as well as descriptively examining the foundations and ideals of the Islamic Republic system as manifested in its Constitution, we arrive at the central question: Despite the use of the term "nation" in the Constitution of the Islamic Republic of Iran, the demographic element of the state in post-Islamic Revolution Iran is not aligned with the modern concept of the nation as a demographic element of the modern state, and the core elements of the modern nation are incompatible with the theoretical foundations of the Islamic Republic.
Pages: 2619-2645	
Received: 2022/09/27	
Received in revised form: 2023/01/01	
Accepted: 2023/01/30	
Published online: 2024/12/21	
Keywords: <i>modern nation, modern state, population element, the constitution of the Islamic Republic Of Iran, ummah, muslim nation, Iranian nation.</i>	
How To Cite	Nikoonahad, Hamed; Salah, Mahsa (2025). The Constitution of the Islamic The Constitution of the Islamic Republic of Iran and the Modern Meaning of the Nation. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 54 (4), 2619-2645. DOI: https://doi.com/10.22059/jplsqt.2023.348691.3179
DOI	10.22059/jplsqt.2023.348691.3179
Publisher	University of Tehran Press.



قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و معنای مدرن ملت

حامد نیکونهاد^۱ | مهسا صلاح^۲

۱. استادیار، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: H.nikoonahad@sbu.ac.ir

۲. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشکده کارایی دانشگاه تهران، قم، ایران. رایانامه: 73.salah.m@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی صفحات: ۲۶۴۵-۲۶۱۹ تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۰/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۰ تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱ کلیدواژه‌ها: امت، دولت مدرن، عنصر جمعیتی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ملت ایران، ملت مدرن، ملت مسلمان.	«ملت» پدیده‌ای مدرن و از ثمرات معرفتی عصر رنسانس است که به‌مثابه عنصر جمعیتی در کنار سرزمین و حاکمیت، هویت دولت مدرن را رقم می‌زند و البته نقشی به‌مراتب پررنگ‌تر از سایر مؤلفه‌ها در تکوین دولت مدرن دارد، به‌نحوی که ملت و دولت دو مفهوم قرین و متضایف‌اند که هیچ‌یک بدون دیگری معنایی نخواهند داشت. پدیده ملت، همچون سایر پدیده‌های مدرن، مبتنی بر مبانی ویژه و در راستای تحقق اهداف تمدن مغرب‌زمین، ارتباطی منطقی و نظام‌مند با سایر اجزای مدرنیته دارد. از دیگر سو نظام جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان الگوی حکمرانی پسانقلاب اسلامی داعیه‌دار نظم جدید سیاسی با مبانی و آرمان‌های ویژه است. با تعمق در مبانی و مؤلفه‌های پدیده ملت به شیوه اکتشافی و همچنین با بررسی توصیفی مبانی و آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی ایران که در قانون اساسی متجلی شده است، پاسخ این مسئله محوری را درمی‌یابیم که با وجود استفاده قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از واژه ملت، عنصر جمعیتی دولت در ایران پسانقلاب اسلامی سنخیتی با پدیده ملت مدرن به‌مثابه عنصر جمعیتی دولت مدرن ندارد و عناصر محوری ملت مدرن با بنیادهای نظری جمهوری اسلامی سازگار نیست.
استناد	نیکونهاد، حامد؛ صلاح، مهسا (۱۴۰۳). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و معنای مدرن ملت. <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، ۵۴ (۴)، ۲۶۱۹-۲۶۴۵. DOI: https://doi.com/10.22059/jpls.q.2023.348691.3179
DOI	10.22059/jpls.q.2023.348691.3179
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

دولت به معنای نهاد اداره‌کننده جامعه پدیده‌ای است که بر حسب ضرورت، در ادوار تاریخی به اشکال مختلف وجود داشته است. در عصر باستان این مفهوم جنبه الهی و قدسی داشته و مسندداران هر جامعه‌ای خود را منصوب ایزدان می‌دانستند؛ اما طی تحولات تاریخی و به تدریج در عصر رنسانس، مفهومی متفاوت از دولت ارائه شد تا آنجا که برخی، نهاد زمامداری قبل از این دوران را مشمول واژه دولت نمی‌دانند و قائل به تفکیک مفهوم دولت به مدرن و غیرمدرن نیستند و اساساً دولت را پدیده‌ای برآمده از دوره رنسانس و روشنگری می‌شمارند (ر.ک: وینسنت، ۱۳۸۱: ۲۱-۲۹). از طرفی در عصر مشروطه و در پی مواجهه ایران با مدرنیته، بسیاری از مؤلفه‌های مدرن به جامعه ایران ورود پیدا کرده است؛ دولت مدرن نیز یکی از این مؤلفه‌هاست که به زعم اندیشمندان در دوره پهلوی اول مستقر شده است؛ هرچند برخی معتقدند وارداتی بودن مفهوم دولت مدرن و برخاسته نبودن این مفهوم از دل مقتضیات جامعه به استقرار دولت مدرن به شکل ناقص آن در ایران منجر شده است. (ر.ک: نبی‌لو، ۱۳۸۱؛ افضل‌ی، ۱۳۸۲). «عنصر جمعیتی» دولت مدرن یکی از عناصر و مؤلفه‌های این دولت است که در ادبیات رایج حقوق اساسی با مفهوم «ملت» شناخته می‌شود؛ ملت در این کاربرد مدرن، مفاد و محتوایی کاملاً متمایز با مفهوم و تلقی رایج پیش از آن را که مفهومی برآمده از ادبیات دینی به معنای دین و آیین بود، پیش می‌نهد. «از نظر قرآن یک مجموعه فکری و علمی و یک روشی که مردم باید طبق آن عمل کنند، ملت نامیده می‌شود. بنابراین، ملت با دین یک معنی دارد، با این تفاوت که یک چیز به اعتباری دین و به اعتبار دیگری ملت نامیده می‌شود؛ به آن اعتبار ملت نامیده می‌شود که آن چیز از طرف خدا به پیامبری املا می‌شود که به مردم ابلاغ نماید و مردم را بر اساس آن رهبری نماید... از این نظر می‌توان گفت کلمه «ملت» نزدیک است با کلمه «مکتب» در اصطلاح جدید» (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۴: ۵۹)، از این رو مفهوم دولت و ملت، دو مفهوم مدرن و قرین یکدیگرند به گونه‌ای که دولت بدون ملت و ملت بدون دولت مفاهیمی تهی از معنا تلقی خواهند شد و در ادبیات رایج حقوق اساسی، برای افاده درست معنای این مفاهیم، از واژه دولت-ملت یا دولت-کشور^۱ استفاده می‌شود.

با توجه به سیطره تمدن غرب بر سرتاسر جهان و یکسان‌سازی جهانی بر پایه مؤلفه‌ها و مبانی این تمدن از یک سو و ورود مؤلفه‌ها و عناصر مدرن به ایران در عصر مشروطه از سوی دیگر، این سؤال مطرح خواهد شد که با توجه به مبانی خاص معرفتی که جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر آنهاست^۲

1. nation-state

۲. برای مطالعه در این خصوص ر.ک: مهرپور، ۱۳۸۷؛ بهشتی، ۱۳۷۸؛ کعبی، ۱۳۹۵؛ صلاح، ۱۳۹۹

(ر.ک: مقدمه قانون اساسی و اصول ۲، ۳، ۴ و ۵، ۱۱، ۱۵۲ و ۱۵۴)^۱، عنصر جمعیتی جامعه سیاسی ایران پس‌انقلاب اسلامی همان عنصر جمعیتی رایج در غالب کشورهای جهان با مبانی و پشتوانه‌های فکری و فلسفی مفهوم ملت است یا عنصر جمعیتی جامعه سیاسی ایران متفاوت با الگوی رایج در دنیاست. در واقع سؤال اصلی این پژوهش نحوه رویارویی قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران با پدیده مدرن ملت و پذیرش یا عدم پذیرش آن در نظام فکری و ساختاری خویش است. انجام این پژوهش به این دلیل واجد اهمیت است که بسیاری از مفاهیم مدرن همچون دولت، ملت، قانون و نظایر آن در بستر خاص سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متولد شده‌اند و دارای مبانی و بنیان‌های فکری-فلسفی عصر رنسانس و دوران مدرن‌اند. درک نادرست و غیردقیق از این مبانی به بدفهمی این مفاهیم و پدیده‌ها و خلط این مفاهیم با مفاهیم مشابه بومی و دینی منجر می‌شود؛ از این رو تبیین این مفاهیم و فهم دقیق مبانی این پدیده‌ها لازم و ضروری است. در واقع چتراندازی همه‌جانبه تمدن غرب بر سرتاسر کشورها و یکسان‌سازی جوامع حول ارزش‌های مدرنیته و تشکیل دهکده جهانی، از طرف دیگر ظهور انقلاب اسلامی با مبانی و آرمان‌های برگرفته از دین، ضرورت تبیین این مطلب را روشن می‌سازد که لازمه ایفای نقش مؤثر در جامعه جهانی، هضم نشدن درون تمدن و فرهنگ شرق و غرب و لازمه این امر، تبیین نسبت مفاهیم و پدیده‌های وارداتی با مبانی و مؤلفه‌های بومی و تغییر یا بازتعریف آنها طبق مبانی و اهداف ایرانی-اسلامی است. البته این مقاله درصدد تبیین و تشخیص عنصر جمعیتی دولت ایران در نظام جمهوری اسلامی و بیان محاسن و معایب آن در نسبت با ملت مدرن نیست؛ بلکه فارغ از آن، صرفاً درصدد بررسی نسبت پدیده ملت مدرن در قانون اساسی و فهم پذیرش یا عدم پذیرش این پدیده به عنوان عنصر جمعیتی ایران در این قانون یا حداقل میزان اثرپذیری این قانون از این پدیده است. توجه به این نکته نیز ضروری است که وزن و اهمیت پررنگ این عنصر در پیشبرد و تحقق اهداف دولت مدرن در مقایسه با سایر عناصر دولت مدرن همچون «حاکمیت» و «سرزمین»، همچنین قرین و متضایف بودن این پدیده با دولت مدرن و آثار نشأت گرفته از پذیرش یا عدم پذیرش آن، ضرورت انتخاب و بررسی این پدیده را از بین سایر عناصر دولت مدرن روشن و مشخص می‌سازد.

بررسی پدیده ملت در حقوق اساسی و به‌طور خاص در قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران تاکنون موضوع مستقیم هیچ پژوهشی قرار نگرفته است. کتاب‌ها و مقالات متعددی در خصوص وجوه

۱. نویسندگان بر این باورند که انقلاب اسلامی و استقرار حکومت اسلامی و به دنبال آن تدوین قانون اساسی جدید ایران، با توجه به مبانی ویژه معرفتی که در قانون اساسی و سایر اسناد متجلی است، وجود دولت با ماهیتی خاص و متناسب را می‌طلبد. در واقع نظام جمهوری اسلامی ایران با مبانی خاص خود نیازمند طراحی الگوی جدیدی از نظم سیاسی است که البته بررسی و اثبات این ادعا خارج از موضوع مقاله است.

متعدد و مرتبط با موضوع یافت می‌شود که هریک از وجهی به پدیده ملت نظر کرده‌اند؛ برخی در مقام نسبت‌سنجی پدیده «ملت» با مفهوم «امت» برآمده‌اند (ر.ک: جوان آراسته، ۱۳۷۹). برخی به‌طور خاص به بررسی مفهوم امت پرداخته و عنصر جامعه سیاسی ایران پس از انقلاب را امت دانسته‌اند (ر.ک: ارسطا و نیکونهاد، ۱۳۹۳؛ نیکونهاد، ۱۳۹۷). پیداست که وجه افتراق این دست منابع با پژوهش حاضر، عدم مطالعه مستقیم مفهوم ملت است؛ به عبارت بهتر در این مقالات مفهوم «امت» به‌طور ایجابی به‌مثابه عنصر جمعیتی جامعه سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی اثبات شده و با این اثبات عملاً مفهوم ملت نفی شده است. در برخی آثار نیز پدیده دولت مدرن و مفهوم ملت، تاریخ شکل‌گیری، شاخصه‌های آن و مانند اینها با نگاه غیرتطبیقی به این پدیده‌ها در جامعه ایران بررسی شده است (ر.ک: رحمت‌اللهی، ۱۳۸۸؛ گل‌محمدی، ۱۳۹۵؛ پوجی، ۱۳۷۷؛ وینست، ۱۳۸۱). آثاری که به شکل‌گیری و ماهیت دولت مدرن در ایران یا ملت پرداخته‌اند نیز صرفاً به تبیین اقتضائات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ورود و وجود این پدیده‌ها در ایران نظر افکنده‌اند و از نظر حقوق اساسی و به‌طور خاص قانون اساسی سخنی به میان نیاورده‌اند (ر.ک: افضلی، ۱۳۸۶؛ کچوییان، ۱۳۹۳). با توجه به توضیحات مذکور در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی ابتدا چیستی پدیده ملت، تاریخ پیدایش و مبانی و مؤلفه‌های آن بررسی و توصیف خواهد شد، سپس نحوه مواجهه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با این پدیده و پذیرش یا عدم پذیرش آن بررسی خواهد شد.

۲. ملت مدرن؛ درون‌مایه، پیشینه تاریخی و خاستگاه نظری

رسالت بند نخست نوشتار حاضر، روایتگری پدیده‌ای به نام ملت مدرن است؛ اینکه محتوا و سرگذشت این پدیده چه موجودیتی را پیش‌رو می‌نهد؛ ملت مدرن، چرا و چگونه پدید آمد و به چه شکلی پدیدار شد.

۱.۲. تعریف ملت

«ملت» گروهی انسانی است که اعضای آن به‌وسیله عوامل پیونددهنده مادی و معنوی به هم وابسته‌اند و از طریق فرهنگ و آگاهی و تاریخ مشترک به یکدیگر احساس تعلق می‌کنند و با دیگر گروه‌بندی‌های انسانی تفاوت دارند؛ به عبارتی، ملت، شخصیت حقوقی ناشی از مجموعه افراد یک سرزمین است که خود را متعلق به دولت واحدی می‌داند و اعضای آن، سرنوشت خود را با سرنوشت سایر افراد عضو آن جامعه پیوند یافته می‌بینند. ملت‌ها از طریق عامل ارضی (سرزمین) از یکدیگر بازشناخته می‌شوند و برای خود به‌عنوان یک کل متمایز حق استقلال، قدرت و حاکمیت قائل‌اند (ر.ک: فیرحی، ۱۳۹۴: ۹۲؛ قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۳: ۲۰۵؛ آشوری، ۱۳۷۳: ۳۰۶ و ۳۰۷؛ جوان آراسته، ۱۳۸۸: ۱۵۸). بنابراین حس تعلق و

هویت مشترک بین اعضای یک ملت، پیوند با دولت ملی، اشغال یک قلمرو جغرافیایی مشترک، طلب استقلال و قدرت و حاکمیت همگی از صفات «ملت» به حساب می آیند.

روشن است که این پدیده متمایز از دیگر گروه‌های جمعیتی همچون قوم، قبیله، طایفه، توده و امت و نظایر آن است. برای روشن‌تر شدن بیشتر مطلب، به این گروه‌ها با نگاه جامعه‌شناختی اشاره می‌شود: در «قوم» همزیستی بر اساس قیام مشترک افراد در انجام عمل است، بنابراین به افرادی که در یک مکان مشترک برای انجام عمل مشترک قیام می‌کنند و برمی‌خیزند، قوم گفته می‌شود. «قبیله» به افرادی که برای زندگانی یک مقصد و یک قبله مشترک را برگزیده‌اند قبیله می‌گویند، چراکه هر قبیله‌ای چراگاهی دارد و بیلاق و قشلاقی. «طایفه» به افرادی از انسان که دارای زندگی، شکل، کار و درآمدی همسان و مشابه باشند، گفته می‌شود. «طایفه» گروه انسانی است که گرد یک محور، یک منطقه خاص در طواف یا گردش‌اند. کلمه امت از ریشه امّ به معنی آهنگ، قصد و عزیمت کردن است و این معنی ترکیبی است از سه معنی حرکت، هدف و تصمیم خودآگاهانه (شریعتی، ۱۳۹۸: ۳۵-۴۰). بر این اساس «امت» به مجموعه‌ای از انسان‌ها اطلاق می‌شود که هدف و مقصد واحدی آنان را گرد هم جمع کرده باشند. مرز میان «امت‌ها» مرزی عقیدتی است. همه آنان که بر محور توحید، نبوت و معاد متمرکز شده‌اند، امت واحده اسلامی را تشکیل می‌دهند. از نظر اسلام «امت» مهم‌ترین ملاک دسته‌بندی جوامع بشری است (جوان‌آراسته، ۱۳۷۹). بنابراین اسلام پیوند اساسی و مقدس افراد انسانی را در نه اشتراک خون و نه خاک و نه در اشتراک در شکل کار و ابزار آن و نه حتی صرفاً در اشتراک در مقصد تعریف نمی‌کند، بلکه پیوند افرادی است که یک راه را برای «رفتن» انتخاب کرده‌اند (شریعتی، ۱۳۹۸: ۴۱).

پیداست که در این تعاریف نه وابستگی عقیدتی و نه وابستگی خونی و نژادی و نه پیوند به یک نظم سیاسی خاص و نه حتی اشتراک زبانی و تاریخی و فرهنگی عامل همبستگی این جمعیت‌ها نخواهد بود. این گروه‌بندی‌های اجتماعی عناصر جمعیتی نظم‌های سیاسی پیشامدرن را تشکیل می‌دهند، اما پس از ایجاد دولت‌های مدرن و تشکیل دولت-ملت‌ها عملاً نمی‌توان از این قالب‌ها به عنوان «عنصر جمعیتی» دولت‌های مدرن نام برد. حال که تعریف و وجه افتراق ملت از مفاهیم مشابه روشن شد، به توضیح ملت به مثابه عنصر جمعیتی دولت مدرن می‌پردازیم.

۲.۲. ملت، عنصر جمعیتی دولت مدرن

دولت^۱ مفهومی انتزاعی است که ارائه تعریفی از آن آسان به نظر نمی‌رسد؛ نهاد مصنوعی و مهندسی شده‌ای است و نه موجود خودجوشی که به‌طور طبیعی پدید آمده باشد و چارچوبی است که عماداً

۱. مراد از دولت در متن این مقاله همان دولت مدرن است که به اختصار دولت گفته می‌شود.

به اختیار غیر برپا می‌شود و حیات خویش را به اصل و خواست و اراده جمعی مدیون است؛ دولت مدرن نعمتی الهی نیست که خداوند به بشر ارزانی داشته است، بلکه «واقعیت ساخته شده‌ای» است (پوچی، ۱۳۷۷: ۱۵۴ و ۱۵۵). بدین ترتیب دولت، پدیده نسبتاً متأخری است که با تحولات رنسانس و تغییرات بنیادین جهان‌شناختی و انسان‌شناسی در پی آن، شکل می‌گیرد و با موجودیت‌های سیاسی پیش از خود متفاوت است؛ بنابراین نمی‌توان از وجود دولت یونانی و یا دولت قرون وسطایی به معنای مورد نظر سخن گفت (وینسنت، ۱۳۸۱: ۵۷).

دولت همچون قالبی است که تمام نهادها و سازمان‌های عمومی و سیاسی را درون خود جای می‌دهد و متناسب با اهداف و آرمان‌های خود به آنها شکل و جهت می‌بخشد و در راستای تحقق اهداف خود، آنها را راهبری می‌کند. در قالب تمثیل، به مثابه کوره‌ای ماند که افراد و گروه‌ها و طوایف و طبقات بی‌شماری را در خود ذوب می‌کند و به شکل یک پدیده شاخص و متمایز از سایر گروه‌های برون مرزی موجودیت می‌بخشد (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۳: ۲۰۴). دولت در عین حال که یک نهاد است، «نهاد نهادها» به شمار می‌آید، چراکه دیگر نهادهای زندگی اجتماعی را تحت سلطه و نظارت خود قرار می‌دهد و آنها را سازماندهی می‌کند (گل محمدی، ۱۳۹۵: ۱۰) و هیچ قانون موضوعه و یا حقوق طبیعی و اخلاقی و النهایه شاید هیچ حق الهی از هیچ سخی نمی‌تواند از بیرون بر دولت تحمیل شود (لاگلین، ۱۳۹۴: ۲۵۰).

«ملت» به مثابه عنصر جمعیتی دولت مدرن در کنار سایر مؤلفه‌ها همچون «سرزمین» و «حاکمیت» تعیین‌بخش مفهوم دولت خواهد بود؛ دولت با تعریف وبر یعنی «نهاد مدعی اعمال انحصار زور مشروع سازمان‌یافته» بدون هریک از مؤلفه‌های مذکور معنا نخواهد داشت؛ البته وزن هریک از این مؤلفه‌ها در تحقق پدیده دولت به یک اندازه نیست. عنصر جمعیتی دولت مدرن؛ یعنی ملت، شأن و جایگاهی به مراتب بالاتر از سایر مؤلفه‌ها دارد. به عبارت دیگر ملت هم‌شأن و هم‌وزن دولت است؛ چراکه اساساً در نگاهی، ملت‌ها، دولت‌ها را پدید می‌آورند. وقتی به دولتی نظر داریم، در اولین نگاه، مردمی را خواهیم دید که حق حاکمیت برای خود قائل‌اند؛ شأن قانونگذاری را از آن خود می‌دانند و مشروعیت دولت متبوع را گره‌خورده به خواست و اراده و رضایت خود قلمداد می‌کنند؛ مردمی که خود سرنوشت خویش را در دست گرفته‌اند و صرفاً عقل و خرد آنان تعیین‌کننده سعادت و خیر جمعی است. بدین ترتیب می‌توان گفت، «تحول فرهنگی‌ای که ملت‌گرایی را پیش برد، عبارت بود از رواج انگاره جدید و نیرومند مردم که هم خادم دولت بودند و هم مخدوم آن» (کلهون، ۱۳۹۶: ۱۰۵).

حاکمیت، از آن ملت است و دولت نهادی است که به این منظور و در این راستا تعریف و طراحی می‌شود؛ به عبارت روشن‌تر، «دولت» و «ملت»، دو مفهوم متضایف‌اند که هیچ‌یک بدون دیگری معنا و مفهومی نخواهند داشت. اگر «عنصر جمعیتی» در نظر گرفته شود، ملت مشاهده خواهد شد و اگر «نهاد» و قالبی را که به این منظور طراحی شده است بنگریم، با پدیده دولت مواجه خواهیم شد.

۳.۲. تاریخ پیدایش مفهوم ملت

اندیشه شکل‌گیری ملت همسو با دولت و در فرایند تاریخی عصر رنسانس به‌وقوع پیوست. شکل‌گیری دولت‌های مدرن را اغلب زمان فروپاشی دولت‌های فئودال و ظهور دولت‌های مطلقه می‌دانند. به باور برخی اندیشمندان، دولت مطلقه مقدمه پیدایش ساخت دولت مدرن ملی بوده است و بسیاری از جامعه‌شناسان مثل «ماکس وبر»، «الکسی دوتوکویل» و «جیان فرانکو پوجی» تکوین دولت مطلقه را با پیدایش دولت مدرن یکسان تلقی کرده‌اند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۳۰۱). دولت مطلقه به شکلی از دولت اطلاق می‌شود که در چارچوب آن قدرت سیاسی نه تقسیم می‌شود و نه محدودیتی دارد (Lousse, 1964: 43). پس از سست شدن پایه‌های دولت مطلقه به دلایل گوناگون تاریخی، سیاسی و اجتماعی، دولت‌های لیبرال یا همان مشروطه از دل دولت‌های مطلقه سر برآورده و بدین ترتیب دولت مدرن در یک سیر تاریخی تحول دولت فئودالی به دولت مطلقه و تحول دولت مطلقه به دولت لیبرال پدید آمده است و تاکنون یک‌هزار سال این عرصه و تنها قالب مشروع نظم و قدرت سیاسی و اجتماعی تلقی می‌شود.

در طول سال‌های متمادی و به تدریج تمایل فزاینده دولت‌های مطلقه به مخدوش کردن مرز حوزه خصوصی و عمومی و مداخلات فزاینده در عرصه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی، انگیزه نیرومندی برای مهار دولت به‌وجود آورد. در چنین شرایطی، بستر مناسبی برای بازسازی جامعه مدنی فراهم شد (گل‌محمدی، ۱۳۹۵: ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳). به عبارت بهتر، به میزان افزایش مطلق‌گرایی و تمرکز بیشتر قدرت، حکام مطلقه بیش‌ازپیش، در عرصه خصوصی دخالت کرده و با از بین بردن یا محدود کردن آن فعالیت‌ها، عرصه را بر فعالان خصوصی تنگ می‌کردند. این امر موجب نارضایتی فزاینده فعالان اصلی جامعه مدنی، یعنی اشراف و بورژوازی می‌شد. از اواخر سده هجدهم این‌گونه عوامل و شرایط مناسب دست‌به‌دست هم دادند تا اروپا الگوی جدیدی از دولت را تجربه کند که دولت لیبرال یا مشروطه نامیده می‌شود (گل‌محمدی، ۱۳۹۵: ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳). افزون بر این هزاران جنگی که در نظام میان‌دولتی برپا شد، مرزهای دولت‌های مطلقه و دولت‌های مدرن در شرف تکوین را از بنیاد تغییر داد. به موازات تغییر مرزهای سرزمینی به مرزهای ثابت، کل نقشه اروپا تغییر کرد (هلد، ۱۳۸۶: ۵۸). معاهده وستفالی که پس از پایان جنگ‌های سی‌ساله مذهبی (۱۶۱۸-۱۶۴۸) میان کشورهای اروپایی منعقد شد نیز در شکل‌گیری دولت-ملت‌های امروزی نقش اساسی داشته است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۸۷ و ۱۸۸). به موجب این معاهده، کشورها در انتخاب مذهب آزاد شده و همه گروه‌های مذهبی از آزادی کامل برخوردار شدند. بر اساس این معاهده، ملت‌های جهان به هویتی متمایز رسیدند و زین پس «خاک» ملاک تعیین هویت بود نه «مذهب».

به غیر از عوامل ذکر شده، «تحولات فرهنگی در تفکر انسان» نیز به یک چرخش فرهنگی منجر شد

که خود از عوامل مؤثر بر شکل‌گیری دولت-ملت‌ها تلقی می‌شود. توضیح آنکه در عصر رنسانس تلقی بشر از خود متفاوت از دوران ماقبل مدرن است. تا پیش از این دوران، بشر خود را ذیل پروردگار و یا نیروهای ماوراءالطبیعه تعریف می‌کند و سعی دارد قواعد طبیعت را بشناسد تا بتواند به‌درستی از طبیعت بهره‌برد و از آسیب‌های آن نیز مصون بماند، اما بشر عصر جدید با نگاه سوبژه‌محور، کل عالم را در ید اختیار خود و مایملک خود می‌داند و سعی در تصرف و تغییر عالم مطابق با میل و خواست خود دارد.^۱

نتیجه این تغییر نگاه آن شد که مشروعیت سیاسی به‌جای آنکه از سوی «خدا» یا «دودمان پادشاهی» باشد، تغییر کرد به اینکه از سوی «مردم» باشد (کلهون، ۱۳۹۶: ۱۰۵)، بنابراین «حاکمیت ملی» صورتی از بسط مفهوم «حاکمیت مطلق» بود؛ یعنی در اروپا ابتدا حاکمیت مطلق در مقابل حاکمیت کلیسا و حکومت دینی طرح شد و سپس به حاکمیت ملی رسید. وجه مشترک «حاکمیت مطلق» و «حاکمیت ملی» این است که هر دو در مقابل «حکومت الهی» است (داوری اردکانی، ۱۳۶۴: ۴۴). گیرتز^۲ استدلال می‌کند انتقال قدرت از یک رژیم استعماری به یک رژیم مستقل و تشکیل حکومت ملی، صرفاً استیفای محض قدرت از بیگانگان و اعطای آن به نیروهای مردمی نیست، بلکه امری فراتر از آن است: «دگرگون ساختن الگوی کلی حیات سیاسی و تحول عملی مفهوم اتباع و فرمان‌برداران به شهروندان است» (Geertz, 1973: 239)، بدین ترتیب ملت «خودفرمان» تصور می‌شود که این مفهوم در عصری که روشنگری و انقلاب در صدد در هم شکستن مشروعیت پادشاهی خدامحور بود، زاده شد (Anderson, 1983: 6-7). در مجموع می‌توان عوامل مؤثر در پیدایش پدیده ملت را این‌چنین برشمرد: ۱. تمرکز قدرت در دولت‌های مطلقه و اعمال انحصاری آن و در پی آن، هویت‌سازی برای اتباع از بالا به پایین توسط دولت متبوع؛ ۲. جنگ‌های سی‌ساله مذهبی که به انعقاد معاهده وستفالی و شکل‌گیری نظم جدید در قالب دولت ملت‌ها منجر شد؛ ۳. تساهل و مدارا و آزادی مذهبی که به دنبال انعقاد این پیمان برای همه پیروان ادیان در برداشت؛ ۴. جایگزینی «هویت ملی» به‌جای «هویت دینی» متأثر از بی‌طرفی ایدئولوژیک دولت و در آخر ۵. تحولات فکری و فرهنگی متأثر از فضای اندیشمندان دوران رنسانس و مدرنیته.

۴.۲. مبانی پدیده ملت (خاستگاه نظری)

تعاریف معمول و رایجی از پدیده ملت وجود دارد، اما ذات و ماهیت پدیده ملت و رای از تعاریف ظاهری است. حقیقت ذات ملت «طلب حاکمیت» است، حقیقت ذات ملت، فرهنگ، تاریخ و گذشته مشترک نیست، هرچند اموری همچون قومیت، زبان و نظایر آن موجب تحقق «حس تعلق» و «وحدت» اعضای یک ملت

۱. ر.ک: معاونت مطالعات و تحقیقات سازمان ملی جوانان، ۱۳۹۱

2. Clifford James Geertz

به یکدیگر است، اما نمی‌توان آنها را حقیقت و ماهیت اصلی مفهوم ملت دانست؛ به عبارت بهتر، شرایط قوام ملت غیر از ماهیت آن است. شرایط شیء از شیء منفک نمی‌شود، اما نباید «شرایط» را با «ماهیت» اشتباه گرفت، مثل آن درختی که به آب، نور و خاک احتیاج دارد و اصلاً بدون اینها نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما ذات وجود درخت چیزی غیر از شرایط آن بوده و با آن متفاوت است؛ شرایط وجود ملت نیز چیزی جدای از ذات و ماهیت ملت است؛ زبان مشترک، گذشته و فرهنگ تاریخی مشترک و قرار گرفتن در مرزهای سرزمینی مشخص، همه از شرایط و لوازم وجودی ملت است، اما لوازم وجود ملت، چیزی غیر از حقیقت وجود ملت است. حقیقت وجود ملت «طلب حاکمیت» است. این طلب و اراده، مظهر ملت است و ناسیونالیسم هم ایدئولوژی حاکمیت ملی است (داوری اردکانی، ۱۳۶۴: ۱۴۰ و ۱۴۱). «این طلب «دولت مستقل» چیزی است که ملت‌ها را از دیگر اجتماع‌های متحد متمایز می‌کند» (Weber, 1948: 176) از این‌روست که می‌بایست «میان یک «گروه قومی» که اعضای آن علی‌رغم داشتن اصالت مشترک و روابط متنوع تاریخی، فرهنگی و سرزمینی، خواسته‌های سیاسی مشخصی را مطرح نمی‌کنند و یک «ملت» تمایز قائل شد و «گروه قومی» را متفاوت با «ملت» دانست» (ای بردون و مونتسرات، ۱۳۷۸: ۱۶۷).

اگر از زاویه دیگر به ماهیت ملت نگاه بیندازیم، مشاهده می‌کنیم که «قانون، بر خلاف اروپای قبل از رنسانس که قانون شرع بود، در دوران مدرن و از چهارصد سال پیش در اروپا قانونگذار، بشر است و اگر این بشر، فرد و شخص نباشد و جماعت یا جماعت‌هایی از مردم، شریک در قانونگذاری یا منشأ قانون باشند و دولت و حکومت تشکیل دهند، احیاناً به این جماعت و جماعت‌ها اطلاق ملت می‌شود» (داوری اردکانی، ۱۳۶۴: ۴۶ و ۴۷). در واقع در دوران مدرن، بشر، تلقی خاصی از خود پیدا کرده، مبدأ عالم و کائنات به حساب می‌آید و عقل خودبنیادش مدعی فهم سود و زیان و خیر و شر بدون اتکا به منبعی وحیانی است؛ از این‌رو زین پس، خواستار تعریف و تبیین سعادت و خیر عمومی بر اساس خواست و اراده و تمایلات شخصی خویش است. او خواستار تصمیم‌گیری در خصوص سرنوشت و نوع و روش زندگی خود است. «قانون» نشأت گرفته از «اراده» اوست و حق قانونگذاری فقط و فقط از آن اوست. این بشر، تنها مکلف به رعایت و تبعیت از قوانین خودنوشته است؛ به عبارت دیگر، روح فردگرایی و اومانیستی بشر دوران مدرن در کالبد اجتماع، پدیده ملت را ساخته و پرداخته است. شایان توجه است که «مفاخرت به آداب و رسوم گذشته» متفاوت با «تعلقات ملی» است، چراکه این تفاخرات همیشه در طول تاریخ وجود داشته است، درحالی که «ملیت» و «حاکمیت ملی» هر دو از آثار و لوازم دوران جدید است؛ بنابراین تعلق به وطن یا وطن‌دوستی و همچنین عصبیت و تعصب قومی، متفاوت با ایده ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم است (داوری اردکانی، ۱۳۶۴: ۷۸، ۸۰، ۱۵۸ و ۱۵۹).

۳. مؤلفه‌های ملت مدرن

پس از مشخص شدن ذات و حقیقت پدیده ملت، لازم است مؤلفه‌های عینی و معرفتی این پدیده معرفی شود تا اشتراک لفظی در کاربست این واژه سبب خطای در تحلیل نشود.

۳.۱. ملت به مثابه اجتماعی «ارادی و قراردادی» و نه «طبیعی و تاریخی»

ملت محصول و فراورده دوران جدید است. عصری که بشر محور کائنات و عالم تلقی می‌شود؛ عقل خودبنیاد پیدا کرده و خیر و شر را تعریف می‌کند. در واقع هنگامی که چیستی و ماهیت پدیده ملت به درستی فهم شود، نمی‌توان ملت را به دورانی قبل از دوران مدرن نسبت داد، چراکه در دوران پیشامدرن، فهم بشر از خود با توجه به نسبت او با معبود، نسبت او با خانواده، نسبت او با محله و جامعه تعریف می‌شد نه به شکل شخص محور؛ بنابراین «ملت‌ها نه محصول نیروهای طبیعی یا نیروهای تاریخی ریشه‌دار، بلکه برآیند تحولات تاریخی اخیر و کوشش عقلانی برنامه‌ریزی شده‌ای بوده‌اند که شرایط عصر مدرن آن را ممکن و ضروری ساخته است» (ای بردون و مونتسرات، ۱۳۷۸: ۱۶۷). به عبارت بهتر، ملت‌ها نه فقط دیرین یا حتی نسبتاً سابقه‌دار نیستند، بلکه دست‌ساخته‌های کاملاً جدید طبقات ممتاز به منظور حفظ نظم در دوران آشفتگی سرمایه‌داری متأخرند. جوامع جهان پیشامدرن، به لحاظ شکل وجه ممیزه و شاخصه اصلی، در قالب‌های متنوع دولت‌شهر، شهریار، فتودالی، اجتماع قومی و امپراتوری، مختلف بودند؛ اما در جهان مدرن، این گونه جوامع تقریباً همیشه در قالب ملت‌ها و به عبارتی، دولت‌های ملی‌اند. ملت‌ها، ریشه عمیقی در تاریخ ندارند؛ بلکه محصول مدرنیته‌اند و فقط می‌توانند از طریق فرایندهای مدرنیزاسیون، ظهور شرایط مدرن و سیاست‌های مدرن‌سازی پدید آیند (دی اسمیت، ۱۳۹۴: ۵۳، ۵۴، ۱۴۴، ۱۴۵ و ۲۴۲). مدرنیته سیاسی، ناگزیر ملتی را مفروض می‌دارد که بنیادش بر قرارداد اجتماعی یا بر تعهدی اراده و خودخواسته نهاده است و نه بر عناصر عینی از نوع قومی، فرهنگی یا دینی. به دیگر سخن مدرنیته سیاسی، مستلزم ملتی است که شهروندان آن را آزادانه و فعالانه ایجاد کرده باشند و نه ملتی که افراد آن را منفعلانه تحویل گرفته باشند و به آنها تحمیل شده باشد (باربیه، ۱۳۸۳: ۲۴۲-۲۴۴).

۳.۲. حس تعلق به دولت مدرن؛ یگانه سازنده مفهوم شهروندی

در بستر و خاستگاه پدیده ملت مدرن و در نظام‌های سیاسی پیشامدرن، افراد، رعایای دولت محسوب می‌شوند که وظیفه‌شان اغلب پیروی از فرمانرواست؛ اما در دولت مدرن، افراد تبعه و شهروند دولت هستند که در عین تبعیت از قوانین دولت، در حاکمیت دولت سهیم‌اند (رحمت‌اللهی، ۱۳۸۸: ۶۲). در جامعه مدرن، شهروندی و بهره‌گیری از امتیازهای آن به مقوله تابعیت و کسب آن گره خورده است. هر فردی که متعلق به سرزمینی خاص با دولتی مشخص است، مشمول عنوان شهروندی خواهد شد.

دولت‌ها همواره می‌کوشند پیوستگی اعضای ملت به دولت متبوع را افزایش دهند که این خود موجب وفاداری و تبعیت بیشتر اعضای جامعه نسبت به دولت حاکم می‌شود.

مفهوم برابری و شهروندی، از ثمرات این «حس تعلق» است؛ در واقع «حس تعلق» به دولت مدرن، مؤلفه‌ای است که موجب ایجاد مفهوم «شهروندی» در جوامع مدرن شده است. اندیشه ملت‌گرایی، نوعاً ملت‌ها را مقوله‌هایی متشکل از افراد می‌دانست، واحدهایی که اشخاص در آنها عضویت داشتند و در نسبتشان با کل، هم‌ارز بودند. این برداشت از واحدها انگاره شهروندی را دقیقاً متأثر کرد؛ چنین برداشتی از دولت - ملت با هم‌ارزی شهروندها انطباق کامل داشت (کلهون، ۱۳۹۶: ۲۰۰ و ۲۰۱). وجود «قانون یکسان و عام» برای همه اعضای ملت از دیگر ویژگی‌های دولت - ملت‌هاست. از آنجا که همه اعضای ملت برابر و پیرو یک قانون هستند، پس قانون ویژه‌ای که درباره گروه معینی به کار بسته شود و امتیازهایی که به رسته‌ای مشخص (برای نمونه اشرافیت یا روحانیت) اختصاص یابد، نمی‌توانند وجود داشته باشند. ملت را با قانون‌های ویژه مربوط به گروه‌های قومی، زبانی یا دینی کاری نیست، زیرا سروکارش تنها با افراد هم‌پیمان است و آنها را به رعایت قانون‌های عام و یکسان برای همگان وامی‌دارد. ملت همه قانون‌های ویژه مختص گروه‌های گوناگون را برمی‌چیند و قانون‌های فراگیری را به جای آنها می‌نشاند که در مورد همه اعضای ملت بی‌هیچ تمایزی به کار بسته می‌شود (باربیه، ۱۳۸۳: ۲۳۵).

۳.۳. «اندیشه ملت»؛ ایدئولوژی هویت‌ساز در عصر بی‌هویتی

در عصر مدرن، توجه نامتعارف به فرد و در مرکز توجه قرار دادن او و بریدن بسیاری از وابستگی‌ها و تعلقات مذهبی خانوادگی از انسان مدرن، به بی‌هویتی و سرگستگی او منجر شده است. در اروپای قرون وسطی بر «فردیت» آن گونه که در جهان مدرن تأکید می‌شود، تکیه نمی‌شد. چون جامعه بر مبنای نسب، جنس، موقعیت اجتماعی و سایر صفات عمل می‌کرد و تمام اینها با تولد تعیین می‌شوند. فقط با ظهور جوامع مدرن و به‌ویژه استقرار تقسیم کار، «فرد» خاصه در مرکز توجه قرار گرفت (Baumeister, 1986: 29). بنابراین، حسی مثبت از فردیتی از آن خود، جایگزین ایفای نقش به‌عنوان پسر فلانی، برادر فلانی و همسر فلانی شد (Schwarcz, 1986: 112). ملیت یا تابعیت، مجرای کسب بسیاری از حقوق در درون اعضای دولت - ملت‌هاست؛ به عبارت بهتر ملیت، منشأ حق و تکلیف شهروندان در عصر جدید است. در دوران دولت - ملت‌ها افراد بی‌تابعیت و بی‌ملیت، افراد بی‌هویتی‌اند که از بسیاری از حقوق شهروندی محروم‌اند؛ چراکه در این دوران، هویت اصلی به پیوند با یک دولت سرزمینی گره خورده است و سایر تعلقات همچون تعلقات دینی، خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی ذیل این تعلق اساسی (پیوند به دولت) و به‌صورت فرعی و ثانویه قابل تعریف است. به عبارتی «علقه‌های دیگر موکول به تبعیت قطعی شهروندان از دولت - ملت خویش است و این برای محقق شدن مدرنیته سیاسی مطلوب است» (اسمیت، ۱۳۹۴: ۱۳۳).

دولت‌های مدرن در پی هویت‌بخشی به اعضای ملت خود هستند؛ از این رو ناسیونالیسم و ملت‌گرایی، ایده هویت‌بخشی به اعضای دولت-ملت است که به انجام هرچه بهتر تکالیف از سوی شهروندان و تبعیت از دولت حاکم و آمادگی هرچه بیشتر برای فداکاری و جانفشانی در راه ارتقای دولت-ملت منجر خواهد شد که طبعاً این امر، موجب ثبات و نظم سیاسی خواهد شد (ای بردون و مونترات، ۱۳۷۸: ۲۳۰). بنابراین «در دنیایی که در احاطه تردید و تجزیه و فقدان ایدئولوژی‌های معنابخش به زندگی افراد قرار دارد، ناسیونالیسم به نیرویی مؤثر برای هویت‌بخشی به افراد تبدیل می‌شود و قوت این ایدئولوژی نیز دقیقاً به دلیل همین حس هویت‌بخشی است. به عبارت بهتر، ناسیونالیسم جانشینی است برای عوامل همبستگی در جامعه رو به تفرق» (اریک جان، ۱۳۸۲: ۱۷۳).

۴.۳. ملی‌گرایی به مثابه مذهبی سیاسی (پدیده ملت در تقابل با دین)

در اواخر سده هجدهم، ملت‌گرایی، رقابت با دین را آغاز کرد. دولت‌های سکولار که دیگر برای مشروعیت نمی‌توانستند امید چندانی به دین ببندند، ملت‌گرایی را یافتند. ملت‌گرایی، مشروعیت دولتی نوین را فراهم آورد و آن را در قلب و روح شهروندان کاشت (Kohn, 1944: 188). تا پیش از دوره جدید، نظام پادشاهی مبتنی بر حق الهی، یگانه وسیله‌ای ظریف به منظور ایجاد وابستگی عاطفی در اذعان مردم به شمار می‌رفت؛ سپس «ملت» که به طور نمادین مفهومی نوین از «مردم» ارائه می‌کرد، شخصیت یافت و به کانون نوع جدیدی از وابستگی تبدیل شد (Heater, 1999: 57). ناسیونالیسم به عنوان مذهب، دارای آیین‌ها و شعائر است و این آیین‌ها و شعائر، موجب اتحاد گروهی می‌شوند، در واقع اعضای یک ملت با عقیده مشترک است که خود را در پیوند با یکدیگر احساس می‌کنند. عقیده مشترک، مستلزم تنها یک کلیساست و می‌توان ادعا کرد که در دوران جدید، «ملت» نقش این کلیسا را ایفا خواهد کرد و روشنفکران می‌توانند در جایگاه کشیشان آن قرار گیرند. بدین ترتیب اعضای یک ملت از لحاظ روحی خود را گره خورده به یکدیگر می‌بینند (Giddens, 1969: 222).^۱

۵.۳. «همگن‌سازی» افراد توسط دولت مدرن

دولت‌های مدرن، برای تحقق یک ملت، نیازمند همگن‌سازی اعضای یک جامعه حول ارزش‌ها، باورها و عقاید مشترک‌اند. با ظهور دولت‌های ملی، نمادها و لوازم کاملاً جدیدی مانند پرچم‌ها و سروده‌های ملی

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

- Durkheim, Emile. (1915). *The Elementary Forms of the Religious life*. London: Allen & Unwin p 214
- Durkheim, Emile (1969). *Selected Writings*, Anthony Giddens, London, Cambridge University Press p222
- Carlton J.H. Heyes (1968). *The historical Evolution of Modern Nationalism*, London, Russell & Russell p95

و نمادهای ملی به وجود آمد، همچنین لازم بود که با ایجاد گذشته‌ای باستانی چه به وسیله نیمه‌داستان یا جعل، تداوم تاریخی هم ابداع شود (Hobsbawm, 1983: 7). در معنای دقیق‌تر می‌توان گفت که دولت‌های مدرن برای پیشبرد اهداف نظام سرمایه‌داری، نیازمند افرادی یک‌شکل، هماهنگ و همسو با آرمان‌ها و ارزش‌های مدرن هستند؛ از این رو برای تحقق مفهوم ملت، سیاست‌های همگن‌سازی و یکسان‌سازی را در پیش می‌گیرند و به استحاله فرهنگ‌های متنوع درون فرهنگ مدرن و تبدیل قومیت‌های مختلف به اعضای یک ملت واحد رو می‌آورند. به همین منظور فرهنگ و تاریخ مشترک، جعل و ابداع می‌کنند؛ گاهی نیز، فرهنگ و تاریخ گذشته یک قوم را دستکاری و به صورت گزینشی با آن برخورد می‌کنند. به عبارت دیگر، دولت از ناسیونالیسم به عنوان ابزاری برای افزایش ارتباطات موجود میان شهروندانش حمایت می‌کند. اگر دولت موفق شود و سوای ارتباط سیاسی محض، به توسعه تلفیقی از پیوندهای متعدد – روابط اقتصادی، سرزمینی، مذهبی، زبانی، فرهنگی – مبادرت ورزد، آنگاه می‌تواند ملت را به وجود آورد (اسمیت، ۱۳۹۴: ۱۱۷ و ۱۱۸). افزون بر این حکومت کردن در صورت وجود حس اشتراک در میان مردم تحت حاکمیت و رشد دادن پیوندها، همیشه از حکمرانی سیاسی محض آسان‌تر است (کلهون، ۱۳۹۶: ۱۲۵ و ۱۲۶).

وظیفه اصلی ملی‌گرایان را می‌توان کشف و تشخیص «خود» حقیقی‌اش و پالودن خود جمعی از همه آرایش‌ها و آثار «دیگری» دانست؛ بنابراین همه ملی‌گرایی‌ها در پی وحدت ملت‌اند، اما همه اینها این وحدت را بر مبنای خلوص قومی یا همگونی فرهنگی تصور نمی‌کنند. در واقع فرهنگ القاشده از سوی دولت، ظرفیت تحمل نسبی فرهنگ‌های متکثر در اقلیت را، داراست و به صورت نرم و تدریجی، به دنبال تبدیل و استحاله این فرهنگ‌ها درون فرهنگ ملی است. به عبارت روشن‌تر، ما درون جهان سیستم هستیم که در قالب دولت-ملت‌ها سامان یافته، تفاوت‌ها و تکثرهای فرهنگی، جزء گریزناپذیر دنیای معاصر است؛ اما اغلب فرهنگ مادی القاشده از سوی دولت مدرن، فرهنگ‌های دیگر را که ناهمگونی‌های بی‌اهمیت داخلی یا متقاطع قلمداد کرده، استحاله می‌کند. این جهان سیستم هم ملت‌گرایی و هم دعاوی هویت قومی را همان قدر که مشکل‌آفرین می‌داند، گریزناپذیر تلقی می‌کند (اسمیت، ۱۳۹۴: ۹۲، ۹۸، ۱۱۶). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که جهان مدرن صنعتی مانند یک سری آکواریوم‌ها یا محفظه‌های تنفسی غول‌آسایی با ساختارهای مشابه است که با تفاوت‌های فرهنگی سطحی و کم‌اهمیت هرچند بی‌جهت مورد تأکید، تفریح می‌کند، به آب و محیط این مخزن‌ها رسیدگی می‌شود تا نوع جدیدی از انسان صنعتی در آنها پرورش یابد؛ نام دستگاه تخصصی‌ای که مسئول این خدمات است، نظام آموزش و پرورش و نظام ارتباطات است (Gellner, 1983: 51 & 52).^۱

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

۴. نحوه انعکاس ملت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

پس از تبیین پدیده ملت و شرح مبانی و مؤلفه‌های آن، درصدد بررسی پذیرش یا عدم پذیرش پدیده ملت در قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران و همخوانی یا ناهمخوانی این پدیده با مبانی و آرمان‌های قانون اساسی خواهیم بود. ممکن است این پرسش مطرح شود که علت و وجه ضرورت بررسی این پدیده (ملت) در قانون اساسی چیست؟ در پاسخ می‌توان گفت وجه استناد به قانون اساسی آن است که مقاله درصدد بررسی تحلیل ایران پسا انقلاب اسلامی است و قانون اساسی سندی سیاسی-حقوقی و البته تاریخی است که تطورات مفهومی را در خود بازتاب داده است، ضمن اینکه اقتضای بررسی یک مفهوم وارداتی در فضای حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران و تحلیل آن، طبعاً ملاک قرار دادن قانون اساسی به مثابه سند برتر است. با توجه به این توضیحات، در این بخش، ابتدا اصول مختلف قانون اساسی که واژه ملت در آن به کار رفته، بررسی می‌شود و پس از آن، به هماهنگی یا ناهم‌هنگی این پدیده با مبانی و آرمان‌های مندرج در قانون اساسی خواهیم پرداخت.

۱.۴. بررسی واژه ملت در مقدمه قانون اساسی

فارغ از بحث‌های متعددی که میان موافقان و مخالفان مبنی بر ارزشمندی حقوقی مقدمه قانون اساسی و الحاق یا انفکاک آن از متن و اصول قانون اساسی مطرح است، قدر متقین و نظر هر دو گروه این است که مقدمه بستری مناسب برای فهم اصول قانون اساسی و یاریگر مفسر برای نیل به برداشت مطلوب از منظومه قانون اساسی و روشن‌گر کلیدواژگان مندرج در قانون اساسی است (ر.ک: ارسطا و نیکونهاد، ۱۳۹۳: ۴۰؛ امامی و همکاران، ۱۳۹۴؛ مؤتمنی، ۱۳۸۳: ۴۰۴؛ قاضی، ۱۳۸۳: ۵۵۰؛ کاتوزیان، ۱۳۸۳؛ تقی‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۳۹). مقدمه قانون اساسی موجب فهم چگونگی به ثمر نشستن این انقلاب و زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی شکل‌گیری آن و بیانگر انگیزه صاحبان این انقلاب و قانونگذار اساسی برای نگارش این قانون و تجلی‌گاه مبانی و آرمان‌ها و رسالت قانون اساسی است. به عبارتی، از جمله ملزومات ارائه تفسیر صحیح از یک سند قانونی، توجه به مقدمه آن است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست و برای ارائه تفسیر صحیح از آن، ضروری است به مقدمه آن که بیانگر اصول حاکم بر مفاد مندرج در متن قانون اساسی و به مثابه ارکان و پایه‌های آن است، توجه شود (کعبی، ۱۳۹۳: ۱). در مقدمه قانون اساسی، در مجموع ۱۴ بار واژه «ملت» تکرار شده است. در مواردی کلمه «ملت» با پسوند مسلمان همراه شده و در برخی موارد به «مردم مسلمان» تعبیر شده است. در سطور ابتدایی

- Brown, J. (1972). *A History of Western Education*, New York, St. Martin's Pr p 463
- Graff, Harvey J. (1987). *The Legacies of Literacy*, Indiana University Press pp 266&267

مقدمه، پس از بیان این موضوع که ماهیت اسلامی انقلاب ایران و به تبع قانون اساسی انعکاس خواست قلبی امت اسلامی است و تبلور آن در جریان مبارزات و در شعارهای مردم مسلمان نمودار بود، بیان می‌دارد که ملت ما با تمام وجود نیل به آن را می‌طلبد؛ یا در جایی دیگر، ذیل مقدمه از تجربه ملت مسلمان در شکست در مبارزات دوران مشروطه به دلیل دور شدن مبارزات از مواضع اصیل اسلامی و ضرورت پیگیری خط نهضت اصیل اسلامی اشاره می‌کند و علت اساسی و مشخص عدم موفقیت این نهضت‌ها را مکتبی نبودن مبارزات می‌داند. در واقع پیوند ملت با مواضع و مبانی اسلام را پیوندی عمیق و اصیل معرفی می‌کند که فاصله گرفتن از آن در برهه‌ای از تاریخ، مبارزات را با انحراف و شکست روبه‌رو کرده است. در سطوری که ملت بدون پسوند مسلمان ذکر شده است، قرینه و دلالت‌هایی مبنی بر پیوند ملت با مکتب اسلام و ایدئولوژیک بودن مفهوم ملت و به عبارت بهتر سکولار نبودن این مفهوم به‌وفور یافت می‌شود: ذیل عنوان «حکومت اسلامی»، آغاز قیام گسترده و سراسری ملت را به رهبری امام به‌منزله پیشوا و مرجع دینی عنوان می‌کند که خود بر پیوند ملت و امام و به عبارتی امت و امام و نزدیکی محتوایی این دو واژه (ملت و امت) از نظر نویسندگان قانون اساسی و به کارگیری این دو واژه به‌جای یکدیگر دلالت دارد. به عبارت بهتر، با توجه به مفهوم امت و پیوند آن با امام پیداست که مقوله ملت در این سطور، پیوند نزدیک با مفهوم امت دارد. بیان عباراتی همچون «ملتی هم‌کیش و هم‌فکر» در ذیل عنوان «شیوه حکومت در اسلام» نیز قرینه‌ای دیگر بر این مدعاست. در ادامه به بازگشت ملت به مواضع فکری و جهان‌بینی اصیل اسلامی اشاره و بیان می‌دارد: «ملت ما در جریان تکامل انقلابی خود از غبارها و زنگارهای طاغوتی زدوده شد و از آمیزه‌های فکری بیگانه خود را پاک کرد و به مواضع فکری و جهان‌بینی اصیل اسلامی بازگشت» که این نیز خود بیانگر ایدئولوژیک بودن مفهوم ملت در مقدمه قانون اساسی است. در مجموع می‌توان نتیجه گرفت مراد از «ملت» در مقدمه قانون اساسی، مردمی «هم‌فکر و هم‌عقیده» است که حول «مکتب» گرد آمده‌اند و با پذیرش هدایتگری «رهبری دینی» درصدد تحقق آمال و اهداف مکتب طی مسیر می‌کنند، بدین ترتیب دو مؤلفه «اعتقاد مکتبی» و «امامت سیاسی» دو عنصر بنیادین و دو محور اصیل وحدت در این اجتماع سیاسی سازمان یافته است که آن را از دیگر جوامع متمایز می‌سازد (نیکونهاد، ۱۳۹۷: ۱۱۹ و ۱۳۲).

۲.۴. بررسی واژه ملت در اصول مختلف قانون اساسی

در اصول مختلف قانون اساسی به تناسب موضوع، از تعبیری همچون «ملت ایران» و «مردم ایران» سخن به میان آمده است (ر.ک: اصول ۱، ۶۷، ۱۲۱، ۱۵ و ۱۹) و اتباع دولت و حکومت نظام جمهوری اسلامی ایران، برخورداران حقوق و مخاطب اصلی تکالیف مصرح در قانون اساسی‌اند. در واقع با توجه به

اصول مختلفی که در آن واژه «ملت» به کار رفته است، به روشنی می‌توان بیان گفت در قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران، پوسته و ظاهر معنای رایج «ملت» به رسمیت شناخته شده است؛ چراکه مبنای برخورداری از حقوق و تکالیف شهروندی در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز پیوستگی و رابطه بین اعضای جامعه با دولت متبوع است؛ هرچند که این مطلب، به معنای پذیرش تام مفهوم ملت با تمام مؤلفه‌ها و مبانی آن در حقوق اساسی و به تبع قانون اساسی نیست. در واقع یکی از مؤلفه‌های تحقق مفهوم ملت، پذیرش عنصر تابعیت است و این عنصر در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته شده است؛ اما پذیرش این مؤلفه لزوماً پذیرش سایر مؤلفه‌ها و مبانی مفهوم ملت را در پی نخواهد داشت؛ به عبارت بهتر هرچند که رسالت انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران و طبعاً قانون اساسی رسالتی فراملی است و در اصول مختلفی به این رسالت تصریح یا اشاره شده است (ر.ک: بند ۱۶ اصل ۳ و اصول ۱۱، ۱۵۲، ۱۵۴)، اما گریزی از رعایت اقتضائات عصر جدید و قواعد حاکم بر نظم بین‌المللی از جمله قواعد حاکم بر دولت ملت‌ها نیست.^۱ یکی از این قواعد اصل عدم مداخله است؛^۲ دیگری موضوع تابعیت است؛ در آموزه‌های اسلام، ملاک برخورداری از بسیاری از حقوق و البته مخاطب تکلیف واقع شدن افراد، اسلام است، اما در حقوق عرفی، در درجه اول تابعیت ملاک بهره‌مندی از حقوق ذکر شده در قانون اساسی است^۳ و این به معنای التقاط و دوگانگی مبانی نظام و قانون اساسی نیست؛ بلکه توجه به اقتضائات عصر و دوران جدید و لزوم رعایت آنان به موجب پذیرش نظام اسلامی در نظم بین‌المللی و به دنبال آن اثرگذاری در این نظم است.

با توجه به مطلب مذکور، اصول مختلف قانون اساسی را که در آن واژه ملت به کار رفته است، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: اصولی که بدون هیچ قرینه و دلالتی مفهوم رایج ملت از آنها قابل برداشت است و اصولی که قرینه و دلالتی مبنی بر تفاوت مفهوم ملت با معنای رایج آن قابل استنباط است. اصول ۹، ۳۰، ۳۴، ۶۲، ۸۴ و ۱۲۲ را می‌توان در دسته اول قرار داد. در این اصول از واژه «ملت»

۱. برای نمونه ر.ک: مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، ۱۳۶۴: ۲۹۷. سخنان شهید بهشتی ذیل تصویب بند ۱۱ اصل ۳ قانون اساسی.

۲. ر.ک: صادقی حقیقی، ۱۳۹۰؛ جاوید، محمدی، ۱۳۹۲. توضیح آنکه در اسلام احکامی همچون جهاد ابتدایی وجود دارد. که با قواعد بین‌الملل از جمله «اصل عدم مداخله» در تضاد است.

۳. ر.ک: همت، ۱۳۹۴؛ عرب عامری و پارسامنش، ۱۳۹۳

۴. البته توجه به این نکته ضروری است که در مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی مربوط به اصل ۸۴ قانون اساسی، شهید بهشتی در ابتدا بیان می‌دارند که روح حاکم بر این اصل، توجه به این آموزه اسلامی است که هر مسلمانی نسبت به مسائل مربوط به همه امت مسئولیت دارد. این سخن دلالت ضمنی بر این نکته دارد که مفهوم ملت در این اصل متفاوت با مفهوم مدرن ملت است؛ چراکه از مبنای مسئولیت‌پذیری افراد نسبت به سایر مسلمانان، مفهوم

استفاده شده است و اگر درصدد بررسی اصول مذکور، بدون در نظر گرفتن سایر اصول باشیم، هیچ قرینه و دلالتی مبتنی بر تفاوت مفهوم ملت در این اصول با مفهوم رایج آن یافت نمی‌شود. همچنین در بند ۸ اصل ۳، اصول ۱۵، ۱۹، ۵۸، ۵۹، ۱۰۰ و ۱۷۳ از واژه «مردم» استفاده شده که به نظر می‌رسد به معنای مصطلح «ملت» یعنی «اتباع دولت جمهوری اسلامی ایران» به کار رفته است. اما اصول ۱، ۸، ۲۰، ۵۶، ۶۷ و ۱۲۱ را می‌توان در دسته دوم قرار داد:

در اصل ۱ قانون اساسی «اعتقاد دیرینه مردم به حکومت حق و عدل»^۱ و همچنین پذیرش «رهبری مرجع دینی» دو قرینه‌ای است که می‌توان از آنها ایدئولوژیک بودن مفهوم ملت در این اصل را برداشت کرد. در واقع ملت در این اصل نمی‌تواند مجموع اتباعی باشد که بدون تعلقات خاصی صرفاً با پیوند به دولت متبوع گرد هم جمع شده‌اند. وجه مشخصه این ملت در این اصل «اعتقاد مشترک» و «رهبری واحد مرجعیت دینی» است. اصل ۸ قانون اساسی، مبتنی بر معارف قرآن و آموزه‌های دین بنا شده است. تعبیر «مردم» در این اصل، «جمع مؤمنانی» است که با توجه به اعتقادات دینی که خود پذیرفته‌اند، نسبت به سرنوشت یکدیگر مسئول‌اند و می‌بایست نه تنها خود، بلکه جامعه را مصون از ناپاکی و آلودگی حفظ کنند و با «دعوت به خیر» و «امر به معروف» در راستای ترویج تقوا و ایمان و فضیلت و خوبی‌ها کوشا باشند. در راستای این مهم، ملزم به رعایت امر به معروف و نهی از منکر نسبت به یکدیگر و نسبت به دولت هستند. پیداست که تعبیر «مردم» به کاررفته در این اصل، متفاوت با مفهوم ملت وضع شده است؛ چراکه خطاب این اصل، متوجه مسلمانان و مؤمنانی است که پیش از عضویت در جامعه سیاسی، بر محور دین و مذهب گرد هم جمع شده و تشکیل جامعه داده‌اند. همچنین توجه به آیه مندرج در اصل ۸ قانون اساسی، «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ و تفاسیر آن، ما را متوجه این نکته می‌سازد که ولایت و سرپرستی مؤمنان و مؤمنات نسبت به یکدیگر، سرمنشأ وجوب این فریضه الهی است. در نظام قرآنی و دینی، ایمان، موجب ولایت نسبت به یکدیگر می‌شود؛ ولایتی که از سوی خداوند برای مؤمنان و مؤمنات نسبت به یکدیگر قرار داده شده است. بی‌شک این حس مسئولیت‌پذیری نسبت به یکدیگر در یک نظام اسلامی، متفاوت از نگاه‌های لیبرالی و

مدرن ملت نمی‌تواند بیاید؛ اما در اینجا با توجه به ظاهر اصل، مبنی بر عدم قرینه خاص مبنی بر متفاوت بودن مفهوم ملت از معنای رایج، این اصل را در دسته ۱ قرار داده‌ایم.

۱. اصل ۱۲ نیز دلالت روشنی دارد. اعلام رسمیت دین و مذهب برای یک جامعه که دقیقاً بر اساس معیار اکثریت مسلمان است و این اعلام رسمیت دقیقاً نقطه مقابل مفهوم ملت مدرن است. نیز نشان می‌دهد که هر جا از ملت ایران یا مردم ایران سخن گفته می‌شود، مراد چنین ملتی است و این خصیصه از ملت ایران قابل انتزاع نیست «... این اصل الی الابد غیرقابل تغییر است ...».

۲. توبه: ۷۱

فردگرایانه‌ای است که زیربنای انسان‌شناسی پدیده ملت است. در اصل ۲۰ قانون اساسی برخورداری از شئون مختلف حقوق اعم از سیاسی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مقید به قید «موازن اسلام» است؛ بنابراین در این اصل واژه ملت نمی‌تواند به معنای مجموعه شهروندانی باشد که به صرف داشتن عنصر تابعیت از حقوق یکسانی برخوردار خواهند شد. اصل ۵۶ قانون اساسی حاکمیت مطلق را از آن خدا می‌داند و حق حاکمیت ملی را حق خداداد و سلب‌نشدنی معرفی می‌کند. اگر حاکمیت مختص خداوند است و حق تعیین سرنوشت از سوی خداوند به انسان اعطا شده است، حدود و چارچوب این حق را نیز خود خداوند مشخص می‌کند؛ بنابراین حاکمیت ملت در این اصل حاکمیت بالذات و مطلق نیست و حاکمیتش مقید به حدود الهی و در راستای اهداف الهی و در طول حاکمیت خداست؛ چراکه در سطر اول اصل، حاکمیت مطلق از آن خداوند دانسته شده، از این‌رو این برداشت از ملت، بی‌شک مغایر با مفهوم ملت در اندیشه مدرن و مبانی آن است. در اصل ۶۷ قانون اساسی در قسم‌نامه‌ای که نمایندگان ملزم به قرائت آن و پایبندی به محتوای آن طی دوران نمایندگی خود هستند، نمایندگان صرفاً متعهد به تحقق خواسته‌های موکلان خود یعنی ملت نیستند، بلکه می‌بایست پاسدار حریم اسلام و نگهبان مبانی جمهوری اسلامی که در اصل ۲ به تفصیل تبیین شده است نیز باشند، هرچند که این امر نیز خواسته مردم و به تعبیر این اصل «ودیعۀ ملت» عنوان شده است. این امر نیز ناشی از حاکمیت عرضی و غیرمطلق و مقید ملت است که در اصل ۵۶ تبیین شده است؛ در واقع از آنجا که حاکمیت ملت در طول حاکمیت خداست، نمایندگان ملت ملزم به رعایت تحقق خواسته‌های ملت در راستای اهداف و اوامر و نواهی الهی هستند. همچنین نفس ادای سوگند به کتاب آسمانی و مکافات داشتن سوگند دروغ در احکام شریعت، بر پایبند بودن نمایندگان مجلس به احکام شریعت و عدم بی‌تفاوتی آنها نسبت به دین و شریعت و مسئولیت نسبت به تحقق محتوای سوگند دلالت دارد. بی‌شک ملتی که نمایندگانش می‌بایست به شریعت و احکام آن پایبند باشند، متفاوت با ملت مدرن یا مبانی سکولار است. در اصل ۱۲۱ نیز همانند اصل ۶۷ رئیس‌جمهور ملزم به پاسداری از مذهب رسمی است و سوگند یاد می‌کند در راه ترویج دین و اخلاق و پشتیبانی از حق و گسترش عدالت خود را وقف کند. در این اصل نیز واژه «ملت» در معنای رایج و با مبانی خاص خود جایگاهی ندارد؛ چراکه دولت مدرن برآمده از ملت، ملزم به رعایت بی‌طرفی ایدئولوژیکی و بی‌تفاوتی نسبت به دین و اخلاق اعضای جامعه است و عمده وظیفه آن ایجاد رفاه و توسعه برای آحاد ملت متبوع است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت اگرچه در اصولی از قانون اساسی (اصول دسته اول) وجه تفاوتی در زمینه مفهوم ملت با مفهوم مدرن کلمه مشاهده نمی‌شود، اما در مجموع اصول دسته دوم، قرائن و شواهدی مبنی بر تفاوت بودن و حتی ضدیت این واژه (ملت) با مفهوم ملت در معنای امروزی و مدرن کلمه به‌روشنی قابل دریافت است، هرچند شایان توجه است که فهم دقیق و درست از هر اصل مبتنی بر فهم همه اصول قانون

اساسی به شکل منظومه‌وار به‌خصوص اصول مرتبط با مبانی و اهداف این قانون و همچنین توجه به زمینه‌ها و بستر تاریخی، فرهنگی و اجتماعی شکل‌گیری قانون اساسی است و بدون تردید، نگاه جزیره‌ای به هر اصل به درک ناصحیح و تفسیرهای ناصواب از اصول قانون اساسی منجر خواهد شد.

در ادامه به مبانی و اهداف قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی، به بررسی پذیرش یا عدم پذیرش مفهوم ملت با تمام مختصات آن در منظومه قانون اساسی خواهیم پرداخت.

۵. محک مفهوم ملت مدرن در سنجه مبانی و آرمان‌های حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

پیش از بیان مطالب، تبیین این نکته ضروری است که پذیرش یا عدم پذیرش این پدیده یا سایر پدیده‌های حقوقی از جمله دولت مدرن، قانون و نظایر آن در هر نظام حقوقی محتمل است که به‌صورت تام و کامل و به‌اصطلاح صددرصدی تحقق نیافته و تجلی نکرده باشد، این پدیده‌ها همچون مفاهیم مشککی‌اند که ممکن است شائبه‌هایی از آنها در نظام‌های حقوقی متجلی باشد، اما هسته و بنیان‌های اصلی آن با مبانی نظام حقوقی یادشده متفاوت باشد؛ بنابراین ممکن است مبانی و مؤلفه‌های یک نظام حقوقی ناهم‌هنگ با بنیان‌های فکری- زیرساختی پدیده‌هایی همچون «ملت» باشد؛ اما این به معنای رد مطلق آن مفهوم و پدیده در آن نظام حقوقی و به‌تبع قانون اساسی نخواهد بود. از جمله عواملی که می‌تواند به این دوگانگی منجر شود، مصلحت‌سنجی، پذیرفته شدن در نظم جهانی، التقاط فکری- زیربنایی در قانون اساسی و مانند آن است. هر کدام از این عوامل می‌تواند حتی در فرض ناهم‌هنگی پدیده‌هایی همچون ملت با مبانی حقوق اساسی و قانون اساسی، علت و سببی برای پذیرش این پدیده‌ها در قانون اساسی شود.

گفتیم که در مقدمه و اصولی از قانون اساسی، ملت در معنا و مفهومی به‌کار گرفته شده است که نمی‌تواند با مفهوم رایج ملت با مبانی و مؤلفه‌های خاص آن هم‌هنگ شود. اساساً روح حاکم بر قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران «دین اسلام و مذهب تشیع» است که در بسیاری از اصول قانون اساسی متجلی است و در وضع احکام و قواعد آن ساری و جاری است. در واقع، دو رکن رکن این نظام و این قانون «اسلامیت» و «جمهوریت» است، البته شایان ذکر است که جمهوریت در دل اسلامیت می‌گنجد و جدای از آن نیست. به‌عبارتی می‌توان گفت محور آسیاب و روح حاکم بر این قانون «اسلامیت» است که به‌خوبی در اصل ۴ همین قانون اساسی‌سازی شده است. این در حالی است که یکی از مؤلفه‌های پدیده «ملت» تقابل این پدیده با «دین» بیان شده است و بنای دولت مدرن در عرصه اجتماع، جایگزینی مفهوم «ملت» به‌جای مفهوم «دین» و نشان دادن «هویت ملی» در جایگاه «هویت

دینی» است.^۱ اساساً «جدایی دین از سیاست و بی‌طرفی ایدئولوژیکی دولت» از شاخصه‌های اساسی دولت‌های مدرن است. حال دولتی که مدعی این بی‌طرفی است، اصولاً نمی‌تواند صاحب ملتی باشد که روح حاکم بر قانون اساسی آنها دین و مذهب باشد.

دولت‌های مدرن در پی همگن‌سازی اعضای ملت و کمرنگ کردن سایر تعلقات و هویت‌ها و پیوند قوی وفادارانه اعضای ملت به خود هستند. حال آنکه در حقوق اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران و در قانون اساسی این نظام، «هویت دینی و اسلامی» و پیوند همه افراد با «معبود» (ر.ک بند ۳ اصل ۲) و بازتعریف سایر پیوست‌ها و تعلقات ذیل این پیوند به‌وفور یافت می‌شود (ر.ک: مقدمه قانون اساسی، اصل ۴، اصل ۵۶). به عبارت بهتر در نظام جمهوری اسلامی ایران و در قانون اساسی «هویت ملت» صرف یک هویت قراردادی نیست، بلکه هویت ملی برآمده از ایمان جمعی به مکتب انتخابی است و «پیوند به دولت»، فرع بر «هویت دینی و اسلامی» مطرح است. «ملت» در منظومه قانون اساسی ایران، مجموعه افرادی نیست که مبتنی بر نگاه اومانستی و به حکم بشر بودن و اراده آزاد، حق انتخاب و تعیین سرنوشت، حق قانونگذاری و اداره جامعه خود را به صلاحدید و طبق تمایلات و سلیق خود داشته باشد، بلکه مردمی هستند که به حکم «عبد بودن» یعنی پذیرش آزادانه و آگاهانه رب‌العالمین صاحب حقوق و تکالیف می‌شوند و در چارچوب قواعد و قوانین وضع شده از سوی شارع، حق برنامه‌ریزی و اداره جامعه خود را دارا هستند. بر همین اساس، مسئولان و کارگزاران نظام نیز، صرفاً نمایندگان آحاد مردم و مسئول و پاسخگو در برابر آنها نیستند و در انجام وظایف و مسئولیت‌های مندرج در قانون اساسی که مطابق و در چارچوب قواعد و قوانین الهی و در راستای تحقق اهداف الهی است، در درجه اول مسئول در برابر «شارع» هستند؛ از این رو شرایط تصدی مناصب حکومتی در نظام جمهوری اسلامی ایران متفاوت با سایر نظامات سکولار و مهم‌ترین و شاخص‌ترین این شرایط «عدالت و تقوا» است. در نظام اسلامی، برخورداری از حقوق، صرفاً به مفهوم شهروندی پیوند نخورده است، بلکه قواعد و قوانین الهی، تعیین‌کننده حقوق افراد با جایگاه‌های مختلف است. در نظام اسلامی «دین و مذهب» و «جنسیت» دو عاملی است که می‌تواند موجب حقوق و تکالیف متفاوت (و نه تبعیض‌آمیز) برای افراد شود؛ به عبارت بهتر، برابری شهروندان در نظام اسلامی و برخورداری برابر از حقوق، مقید به قید «موازن و احکام اسلام» است (ر.ک: اصول ۴ و ۲۰). برای مثال در نظام اسلامی حقوق افراد غیرمسلمان در همه عرصه‌ها مشابه با افراد مسلمان نیست^۲، هرچند این دو گروه، شهروند و تبعه نظام اسلامی باشند. همچنین در پاره‌ای از احکام، به دلیل نقش متفاوت زن از مرد حقوق متفاوتی برای این دو قشر در نظر

۱. ر.ک: تیتز «ملی‌گرایی مذهبی سیاسی» ذیل مؤلفه‌های ملت مدرن

۲. ر.ک: سبحانی، ۱۳۶۲: ۵۱۰؛ عمید زنجانی، ۱۳۶۲

گرفته شده است^۱، بنابراین حکومت اصل ۴ قانون اساسی بر سایر اصول از جمله اصل ۱۹، موجب تقييد اين اصل و خروج دایره «دين» از عبارت «و مانند اينها» در اين اصل خواهد بود^۲؛ از اين وجه نيز ملت موردنظر در قانون اساسی متفاوت با مفهوم ملت به معنای مدرن کلمه است؛ چراکه یکی از مؤلفه‌های اين مفهوم، بحث برابری همه شهروندان صرف‌نظر از مذهب و جنسیت از منظر حقوق است و همان‌طور که مطرح شد، در جوامع مدرن، عنصر تابعیت و شهروندی، ملاک برخورداری از تمامی حقوق به حساب می‌آید و مذهب و جنسیت نمی‌توانند عاملی برای تفاوت در حقوق افراد به حساب آیند.

مفهوم ملت مدرن با آرمان‌های مندرج در قانون اساسی نیز بیگانه است. «رشد و کمال انسان در جهت تقرب الهی در ابعاد فردی و اجتماعی» از اهداف و آرمان‌های نظام اسلامی است که آمادگی و زمینه‌سازی برای اين مهم، در بند ۱ اصل ۳ قانون اساسی، از وظایف دولت اسلامی بر شمرده شده است و اصل ۸ قانون اساسی، ضمانت اجرا و سازوکاری برای تحقق آن به حساب می‌آید؛ همچنین «سعادت همه انبای بشر و تحقق عدل و عدالت در سراسر جهان» نیز از آرمان‌های دیگر نظام اسلامی است که در اصل ۱۵۴ قانون اساسی به صراحت تبیین شده است، حال آنکه اولاً دولت‌های مدرن در اين عرصه‌ها، حسب ادعا نه تنها وظیفه و تکلیفی ندارند، بلکه مکلف‌اند از ورود و دخالت در اين عرصه‌ها دوری کنند؛ ثانیاً در اندیشه مدرن، تعريف مشخص و قرائت واحدی از مفهوم سعادت، خير، رشد و کمال وجود ندارد؛ هر کس ممکن است سعادت را به گونه‌ای دریافت و تلقی کند که دیگری در عين حال آن را شقاوت و بدبختی بداند؛ بنابراین پیگیری خير و سعادت محدود به حوزه فردی است و متناسب با تلقی افراد متفاوت خواهد بود.^۳ در ادبیات سیاسی مدرن، هدف دولت‌ها از ملت‌سازی، تحکیم دولت برای پیشبرد اهداف توسعه است و هدف ملت‌ها نیز از تشکیل دولت، ایجاد رفاه و توسعه همه‌جانبه برای احاد اعضای ملت است، بنابراین از خصوصیات دولت‌های مدرن، خنثی بودن ایدئولوژیکی آنهاست^۴، از اين رو اهداف معنوی و اخلاقی و فرهنگی در سطح فرد قابل پذیرش است؛ به عبارت دیگر، هر فرد می‌تواند در راستای ترویج و ارتقای اخلاق و معنویت مورد قبولش تلاش کند، اما اين صرفاً درون جامعه مدنی قابل پذیرش است و در جامعه سیاسی که ارتباط دولت با شهروندان مطرح است، دولت نه تنها نمی‌تواند مروج اخلاق و فرهنگ باشد، بلکه موظف به بی‌طرفی اخلاقی و فرهنگی است.

۱. ر.ک: مطهری، ۱۳۶۹؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸؛ زمانی دارانی و همکاران، ۱۳۹۶

۲. ضمن اینکه دين و مذهب در ردیف رنگ و نژاد و زبان و «مانند اينها» نیست.

۳. ر.ک: کرباسی‌زاده اصفهانی و حیدریان، ۱۳۸۸

۴. البته ادعایی است که نیاز به اثبات دارد، چراکه در مقام عمل، دولت‌های مدرن با ابزارهای در اختیار همچون رسانه و از طریق مالیات و مجازات، در حال تحمیل ارزش‌های مدنظر خود در راستای تحقق اهداف مدرنیته و تنظیم رفتار شهروندان بر اساس سبک زندگی خاص هستند.

در مقام نتیجه‌گیری می‌توان گفت پدیده ملت با مبانی و مؤلفه‌های مختص به خود با مبانی و آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی ایران که در قانون اساسی متجلی است، نه تنها هماهنگی ندارد، بلکه در تضاد با اهداف و بنیان‌های این نظام پایه‌گذاری شده است.

۶. نتیجه

دولت و ملت دو مفهوم و پدیده مدرن‌اند که در بستر و خاستگاه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مغرب‌زمین و در کشاکش تحولات مربوط به عصر رنسانس ظهور و بروز یافته‌اند. این پدیده‌ها همچون سایر پدیده‌های وارداتی مدرن، مبتنی بر مبانی خاص و مرتبط با سایر پدیده‌های تمدن جدید در دستگاه فکری- فرهنگی عصر مدرن با مؤلفه‌های ویژه رشد و نمو می‌یابند و با دیگر محصولات این تمدن به مثابه اجزای یک سیستم در راستای تحقق اهداف این تمدن، از جمله توسعه^۱ همه‌جانبه به معنای خاص کلمه نقش ایفا می‌کنند. بدین ترتیب ورود هریک از عناصر مدرنیته در جوامع با بستر فرهنگی متفاوت می‌تواند به بروز مشکلات عدیده از جمله سردرگمی هویتی و التقاط فکری و کشمکش گروه‌های مختلف بر سر قرائت‌های متفاوت از مفاهیم و پدیده‌های مدرن منجر شود. ورود پدیده‌های مدرن به ایران در عصر مشروطه از جمله دولت و ملت و تطور معنایی مفهوم ملت از دین و پیروان دین به معنای اصطلاحی و مستقر امروزی نیز جامعه ایرانی را دچار همین چالش‌ها کرده است.^۲

انقلاب اسلامی با مبانی و آرمان‌های مبتنی بر دین مقدس اسلام، نیازمند طراحی الگوی همه‌جانبه در تمامی عرصه‌های حکمرانی است؛ از این‌رو برخاسته و منبعث بودن بسیاری از ساختارها از دل مبانی و تقلیدی- وارداتی نبودن آنها برای تحقق اهداف انقلاب لازم و ضروری می‌نماید. پرسش اصلی این تحقیق، چگونگی بازتاب مفهوم ملت در پرتو قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت که در قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران به مثابه سند برتر و تجلی‌گاه آرمان‌ها و مبانی این نظام، کاربست واژه ملت مشاهده می‌شود. اگرچه شائبه‌هایی از پذیرش این مفهوم در این قانون به دلایل مختلف از جمله اقتضائات دوران گذار دیده می‌شود، ولی به تفصیل تشریح شد که این امر، بی‌شک به معنای پذیرش تام و تمام این پدیده با مبانی و آثار و لوازم خود در این قانون نمی‌تواند باشد؛ چراکه مبانی و مؤلفه‌های این مفهوم در تضاد با مبانی و آرمان‌های این قانون است و به نظر می‌رسد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آگاهانه از درون‌مایه ملت مدرن عبور کرده است. برای نمونه مقوله تابعیت بر اساس ملیت، منافع ملی (در برابر مصالح امت اسلامی) و بی‌طرفی دولت

1. development

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: نجفی، ۱۳۷۸؛ پاورقی ۶۸-۷۰؛ کجوییان و زائری، ۱۳۹۳؛ آجودانی، ۱۳۸۲

نسبت به اخلاق و دین، با مبانی اصیل نظم جدید سازگاری ندارد؛ بنابراین عنصر جمعیتی جامعه سیاسی ایران دست کم در دوران پسانقلاب اسلامی بی شک نمی تواند همان ملت با بنیان های فکری فلسفی خاص خود باشد؛ اما پاسخ به این پرسش که «عنصر جمعیتی جامعه سیاسی ایران طبق قانون اساسی ایران چیست»، موضوع تحقیق مستقلی است که خارج از موضوع این پژوهش است.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب ها

۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۴). ج ۱، ۲، ۳ و ۴، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
۲. اریک جان، هازبام (۱۳۸۲). ملت و ملی گرایی پس از ۱۷۸۰. ترجمه جمشید احمدپور. تهران: نیکا.
۳. اشرف، احمد (۱۳۹۶). هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی. ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نی.
۴. ای بردون، گیرنا و مونتسرات، ماریا (۱۳۷۸). مکاتب ناسیونالیسم: ناسیونالیسم و دولت ملت در قرن بیستم. ترجمه امیر مسعود اجتهادی. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۵. آجودانی، ماشاالله (۱۳۸۲). مشروطه ایرانی. تهران: اختران.
۶. باریه، موريس (۱۳۸۳). مدرنیته سیاسی. ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: آگه.
۷. بشیریه، حسین (۱۳۷۴). جامعه شناسی سیاسی. تهران: نی.
۸. بهشتی، محمد (۱۳۷۸). مبانی نظری قانون اساسی. تهران: بقیه.
۹. پوجی، جانفرانکو (۱۳۷۷). تکوین دولت مدرن در آمدی جامعه شناسختی. ترجمه بهزادباشی، تهران: آگاه.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). زن در آیین جمال و جلال. قم: دارالهدی.
۱۱. داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۴). ناسیونالیسم، حاکمیت ملی و استقلال. اصفهان: پرسش.
۱۲. دی اسمیت، آنتونی (۱۳۹۴). ناسیونالیسم و مدرنیسم: بررسی انتقادی نظریه های متأخر ملت و ملی گرایی. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: ثالث.
۱۳. رحمت اللهی، حسین (۱۳۸۸). تحول قدرت. تهران: میزان.
۱۴. معاونت مطالعات و تحقیقات سازمان ملی جوانان (۱۳۹۱). روایت تفکر، فرهنگ و تمدن از آغاز تا کنون. ج ۳، قم: معارف.
۱۵. زیدآبادی، احمد (۱۳۹۷). الزامات سیاست در عصر ملت - دولت. تهران: نی.
۱۶. جعفر، سبحانی (۱۳۶۲). مبانی حکومت اسلامی. ج ۲، قم: توحید.
۱۷. شریعتی، علی (۱۳۹۸). امت و امامت. مشهد: سپیده باوران.
۱۸. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۳). حقوق اداری. تهران: سمت.

۱۹. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۷). فقه سیاسی ۳: حقوق بین‌الملل اسلام. تهران: امیرکبیر.
۲۰. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۲). حقوق و اقلیت‌ها بر اساس قرارداد ذمه. تهران: دفتر فرهنگ اسلامی.
۲۱. فیرجی، داوود (۱۳۹۴). آستانه تجدد؛ در شرح تنبیه الامه و تنزیه المله. تهران: نی.
۲۲. قاضی شریعت‌پناهی، سید ابوالفضل (۱۳۸۳). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی. تهران: میزان.
۲۳. کلهون، کریگ (۱۳۹۶). ملت‌ها مهم‌اند - فرهنگ، تاریخ و رویای جهان‌وطنی. ترجمه محمد رضا فدایی. تهران: پردیس دانش - نشر و پژوهش شیرازه.
۲۴. کعبی، عباس (۱۳۹۵). تحلیل مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر اصول قانون اساسی. ج ۱ و ۲، تهران: پژوهشکده شورای نگهبان.
۲۵. گل محمدی، احمد (۱۳۹۵). چیستی، تحول و چشم‌انداز دولت. تهران: نی.
۲۶. لاگالین، مارتین (۱۳۹۴). حقوق عمومی در غرب. ترجمه محمد مقتدر، تهران: مجد.
۲۷. مطهری، مرتضی (۱۳۶۹). حقوق زن در اسلام. تهران: صدرا.
۲۸. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). مجموعه آثار استاد. ج ۷، تهران: صدرا.
۲۹. مهرپور، حسین (۱۳۸۷). مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: گستر.
۳۰. وینسنت، اندرو (۱۳۸۱). نظریه‌های دولت. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی.
۳۱. هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۳). حاکمیت و نهادهای سیاسی. تهران: میزان.
۳۲. هلد، دیوید (۱۳۸۶). شکل‌گیری دولت مدرن. ترجمه عباس مخبر. تهران: آگه.

ب) مقالات

۳۳. ارسطا، محمدجواد و نیکونهاد، حامد (۱۳۹۳). مفهوم امت در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه دانش حقوق عمومی، ۳(۹)، ۲۷-۵۰.
۳۴. افضل، رسول (۱۳۸۶). چیستی دولت مدرن. در: افضل، رسول، مجموعه مقالات دولت مدرن در ایران، قم: دانشگاه مفید.
۳۵. امامی، محمد؛ شاکری، حمید و فدایی، علی‌اصغر (۱۳۹۴). بازشناسی اصول کلی حقوقی در دیباچه قانون اساسی. فصلنامه حقوقی مجد، ۳۲(۳).
۳۶. تقی‌زاده، جواد (۱۳۸۶). مسئله اساسی‌سازی نظم حقوقی. مجله پژوهش‌های حقوقی. (۱۱)، ۱۲۲-۱۶۹.
۳۷. جاوید، محمدجواد و محمدی، عقیل (۱۳۹۲). نسبت اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل معاصر و اصل حمایت از مستضعفین در حقوق اسلامی. مطالعات حقوقی، ۵(۱)، ۴۹-۸۸.
۳۸. جوان آراسته، حسین (۱۳۷۹). امت و ملت‌نگاهی دوباره. فصلنامه حکومت اسلامی، ۱۶(۱)، ۱۵۸-۱۷۳.
۳۹. راسخ، محمد (۱۳۸۶). مدرنیته و حقوق دینی. فصلنامه نامه مفید، ۶۴(۱)، ۲۶-۱.
۴۰. رضایی، فاطمه و مرادی، مسعود (۱۳۹۵). تحول‌سنجی مفهوم دولت در دوره قاجار. مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۹(۱)، ۱۰۱-۱۲۰.

۴۱. زمانی دارانی، فاطمه؛ قریه ملکی، خاطره و ستاره سهیلی، محبوبه (۱۳۹۶). تفاوت‌های مهم حقوقی زن و مرد. اولین همایش بین‌المللی و سومین همایش ملی پژوهش‌های مدیریت و علوم انسانی.
۴۲. صادقی حقیقی، دیدخت (۱۳۹۰). تحول در مفهوم اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، (۱۶)، ۹۳-۱۲۸.
۴۳. عرب‌عامری، احمد و پارسامنش، محمدرضا (۱۳۹۳). تابعیت در اسلام. حقوق/اسلامی، (۴۱)، ۱۰۷-۱۳۰.
۴۴. کاتوزیان، امیر ناصر (۱۳۸۳). اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی. نشریه حقوق/اسلامی، (۳)، ۳۰۲-۳۰۷.
۴۵. کجویان، حسین و زائری، قاسم (۱۳۹۳). بررسی تاریخی چگونگی تطور معنایی مفهوم ملت از فهم دینی تا درک تجددی در آستانه نهضت مشروطه. فصلنامه علمی - پژوهشی اسلام و مطالعات اجتماعی، (۴)، ۲۶-۵۴.
۴۶. کرباسی‌زاده اصفهانی، علی و حیدریان، ماریا (۱۳۸۸). مبانی معرفت‌شناسی مدرن. مجله حکمت و فلسفه، (۱)، ۹۷-۱۲۱.
۴۷. کعبی، عباس؛ اصغری شورشانی، محمدرضا و اصل زعیم، امیرحسین (۱۳۹۳). نقش مقدمه قانون اساسی در تفسیر اصول و شناخت اهداف و رسالت‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. دانش حقوق عمومی (بررسی‌های حقوق عمومی سابق)، (۱۰)، ۱-۱۹.
۴۸. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳). بازخوانی نظم برخاسته از معاهدات و ستفالی. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (۶۵)، ۱۸۷-۲۱۴.
۴۹. نیکونهاد، حامد (۱۳۹۷). امت ایران؛ بازشناسی تحلیلی جامعه سیاسی زیربنای جمهوری اسلامی به مثابه نظام امت و امامت. حکومت/اسلامی، (۳)، ۱۱۹-۱۴۴.
۵۰. همت، مسعود (۱۳۹۴). بررسی مقایسه‌ای مفهوم تابعیت در نظام‌های حقوق بین‌الملل معاصر و حقوق اسلام. فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، (۲۵)، ۱۸۵-۲۱۰.

ج) پایان‌نامه‌ها

۵۱. افضل‌ی، رسول (۱۳۸۲). آسیب‌شناسی دولت مدرن در ایران (رویکردی فرهنگی به زمینه‌های تاریخی، فرایند تکوین و ماهیت دولت مدرن در ایران). رساله دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۵۲. نبی‌لو، حسین (۱۳۸۷). زمینه‌های تاریخی و اقتضات حقوقی تشکیل دولت مدرن: با تأکید بر مورد ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی.
۵۳. صلاح، مهسا (۱۳۹۹). بازتاب عنصر جمعیتی دولت در منظومه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد: دانشکده حقوق، دانشگاه قم.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Anderson, B. (1983). *Imagined communities*. London, verso press.
2. Baumeister, R. F (1986). *Identify*. Oxford, Oxford University Press.

3. Brown, J. (1972). *A History of Western Education*. New York, St. Martin's Pr.
4. Durkheim, E. (1915). *The Elementry Forms of the Religious life*. London: Allen & Unwin
5. Durkheim, E. (1969). *Selected Writings*, Anthony Giddens. Lodon, Cambridge University Press.
6. Dumont, L. (1986). *Essays on individualism*, Chicago, University of Chicago Press.
7. Geertz, C. (1973). *The Interpretation of Cultures*, New York, Basic Books.
8. Gellner, E. (1983). *Nation And Nationalism*. Oxford: Blackwell.
9. Graff, H. J. (1987). *The Legacies of Literacy*. Indiana University Press.
10. Heater, D. (1999). *what is citizenship?* Cambridge, Polity.
11. Hobsbawm, E., & Ranger, T. (1983). *The Invention of Tradtion*. Cambridge: Cambridge University.
12. Kohn, H. (1944). *the idea of nationalism*. Indiana University Press.
13. Schwarcz, V. (1986). *The Chinese Enlightenment*. Los Angeles and London: University of California Press.
14. Carlton J.H. Heyes (1968). *The historical Evolution of Modern Nationalism*. London, Russell & Russell.
15. Weber, M., Gerth, H., & Mills, C. W. (1948). *from Max Weber: Essays in sociology*. London, Routledge & Kegan Pau

B) Article

16. Emile, L. (1964). Absolutism. in Heinz Lubasz, ed, *The Development of the modern state*, New York: Macmillan, 43-48.